

رویکرد شاعران به موضوعات کلامی

در شعر عربی

حیدر محلاتی^۱

چکیده

پس از فروپاشی دولت امویان، و روی کارآمدن عباسیان در اوائل قرن دوم هجری، جامعه اسلامی شاهد تحولاتی عمیق در تمامی زمینه‌ها گردید که عمده ترین این تحولات متوجه مبانی اعتقادی مردم شده بود. ظهور مکاتب مختلف مذهبی و تنوع گرایشهای کلامی و فلسفی از شاخصه‌های برجسته این دوران به شمار می‌رود. بسیاری از علوم و معارف انسانی از جمله ادبیات و شعر عربی تحت تأثیر این امواج پرخروش فلسفی و کلامی قرار گرفت که حاصل آن را در تنوع موضوعات ادبی می‌توان جستجو کرد. نگارنده این مقاله سعی بر این دارد تا جنبه‌های مختلف این تأثیر را بررسی کرده بازتاب آن را در شعر عربی بیان نماید.

کلید واژه‌ها: علم کلام، جبر، اختیار، مرجئه، معتزله، شعر عربی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱ - مقدمه

شعر از دیرباز ابزاری کارآمد، و رسانه‌ای اثرگذار در افکار عمومی بوده، و همواره از استقبال وسیع مخاطبان بهره می‌برده است. در صدر اسلام نیز حضور شعر در تمامی زمینه‌ها چشمگیر و مؤثر بود. این حدیث بسیار معروف از پیامبر اکرم (ص) است که فرمود: **إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا، وَإِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمًا** (پاینده، ۱۳۷۴، ۳۳۹). پس از این دوران، شعر کاربردهای متفاوتی یافت، بویژه پس از ورود متکلمان به عرصه فرهنگی جامعه، و نقش آفرینی آنان در پدید آمدن فرقه‌های مختلف مذهبی. بی شک، عواملی چون رویکرد دینی دولت عباسیان، شکوفایی جنبش ترجمه، و ورود فرهنگهای مختلف به جامعه اسلامی، همگی در توسعه مذاهب گوناگون نقش داشتند، اما عامل اصلی این تنوع مذهبی را باید در مجادله‌های گسترده و داد و ستدهای فلسفی متکلمان این عصر جستجو کرد.

۲ - بررسی موضوع

متکلمان کاملاً بر کاربردی بودن زبان شعر، و تأثیر شگرف آن در میان توده‌های مختلف مردم واقف بودند. از این رو برای بهره‌مند شدن از این رسانه قوی جهت گسترش آراء خود، بسیار کوشیدند. فراوانی موضوعات به کار رفته در شعر و ادبیات آن دوران گواه روشنی بر استقبال پُرانگیزه اهل کلام از مقوله شعر و شاعری است. البته این نکته مهم را نمی‌توان از نظر دور نگه داشت که بسیاری از متکلمان قرن دوم هجری شاعر بودند، و در گسترش موضوعات شعری نقش بسزایی ایفا نمودند.

یکی از موضوعات مهم کلامی که حضور چشمگیری در شعر آن دوران یافته بود، موضوع جبر و اختیار است. همین یک موضوع کافی بود تا فرقه‌های مختلف اسلامی را به چالش بکشاند، و از آن، مباحث پیچیده کلامی به وجود آورد. این که انسان در انجام اعمالش مجبور است، یا دارای قدرت اختیار و آيا عقل انسان به دور از اراده خداوند، قدرت تمییز خیر و شر را دارد و پرسشهایی دیگر از این دست، پیوسته صدر نشین شعر فلسفی و کلامی بوده است. از این رو، متکلمان و شاعران آن دوران را، از نگاه اعتقاد به جبر و تفویض به چند دسته می‌توان تقسیم کرد: یک دسته طرفدار فرقه «جبریه» اند، و دسته‌ای دیگر پرچمدار «قدریه» اند، و فرقه‌ای دیگر با تلفیق افکار و اعتقادات این دو فرقه، مکتبی دیگر ساخته‌اند.

صالح بن عبد القدوس (متوفی ۱۶۷ ق) از متکلمان و شاعران به نام عصر عباسی اول (۱۳۲-۲۳۲ ق) که به خاطر آراء خاص مذهبی خود کشته شد، در موضعی جبر را کاملاً نفی می‌کند، و می‌گوید:

ولا أقولُ إذا ما جئتُ فاحشَةً إنِّي على الذَّنْبِ مَحْمُولٌ و مجبورٌ

(الراغب الاصفهانی، ۱۳۲۶، ۱۸۵/۲)

«اگر مرتکب گناهی بشوم، هرگز نمی‌گویم: در انجام آن گناه مجبورم».

اما همین شاعر در جایی دیگر حیرت و سردرگمی خود را ابراز می‌دارد، و در پاسخ به این سؤال که آیا افعال بشر جبری است یا اختیاری و یا امری میان این دو، کاملاً بازمی‌ماند:

لَمْ تَخْلُ أَعْمَالُنَا اللَّاتِي نُدَلُّ بِهَا إِحْدَى ثَلَاثِ خِصَالٍ فِي مَعَانِيهَا
 إِمَّا تَقَرُّدٌ مَوْلَانَا بِصَنَعَتِهَا فَاللَّوْمُ يَسْقُطُ عَنَّا حِينَ تَأْتِيهَا
 أَوْ كَانِ يَشْرِكُنَا فَاللَّوْمُ يَلْحَقُهُ إِنْ كَانَ يَلْحَقُنَا مِنْ لَائِمٍ فِيهَا
 وَلَمْ يَكُنْ لِإِلَهِي فِي جَنَائِتِهَا صُنْعٌ فَمَا الصُّنْعُ إِلَّا ذَنْبٌ جَانِيهَا

(همان، ۱۸۵/۲)

«افعالی که نشان می‌دهیم از سه حالت خارج نیستند: یکی این که خداوند متعال انجام دهنده آن افعال است، در این صورت سرزنشی متوجه ما نمی‌شوند. دیگری این که در انجام آن افعال با خداوند شریکیم، پس اگر سرزنشی باشد متعلق به هر دو است. و سوم اگر خداوند نقشی در انجام آن افعال ندارد پس تاوان آن گناه تنها بر عهده انجام دهنده آن است».

شاعران دیگری نیز که مسلک مذهبی داشتند، و در اشعارشان برخی اعتقادات کلامی را مطرح می‌کردند، کم و بیش موضع خود را در مورد جبر و اختیار بیان نمودند. مانند ابوالعتاهیه (متوفی ۲۱۱ ق) که مذهب جبر را برگزید، و گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ يَقْضِي مَا يَشَاءُ وَلَا يُقْضَى عَلَيْهِ وَمَا لِلْخَلْقِ مَا شَاءَ وَلَا
 لَمْ يُخْلَقِ الْخَلْقُ إِلَّا لِلْفَنَاءِ مَعًا تَفْنَى وَتَبْقَى أَحَادِيثُ وَأَسْمَاءُ

(أبو العتاهیه، ۱۹۹۹، ۷)

«حمد خدائی که مقدر می‌سازد امری را که بخواهد و چیزی بر او مقدر نمی‌شوند. اما

خلق آنچه را که بخواهند، نمی‌توانند. مخلوق خلق نشد مگر برای فنا شدن در حالی که سخنها و نشانه‌ها باقی می‌ماند.

بشار بن بُرد (متوفی ۱۶۷ ق) از شاعران هم دورهٔ أبو العتاهیه که سرنوشتی مانند صالح بن عبد القدوس داشت، او نیز به جبر معتقد بود، آن گونه که از این بیت پیداست:

خُلِقْتُ عَلَى مَا فِى غَيْرِ مُخَيَّرٍ هَوَاىَ وَلَوْ خَيْرْتُ كُنْتُ الْمَهْدَبَا

(الجرجانی، ۱۹۹۵، ۳۷۰)

«در آفرینش خویش مُخَيَّرِ نبوده‌ام، و اگر قدرت آفرینش داشتم، کاملترین می‌بودم».

صاحب «الأغانی» از شاعری در بصره به نام محمد بن عبدالرحمن عطوی یاد می‌کند که در شعر صاحب سبک بود و گرایشهای کلامی داشت. وی در به کارگیری موضوعات کلامی در اشعارش نسبت به شاعران هم عصر خود سرآمد بوده است (أبو الفرج الاصفهانی، ۱۹۹۵، ۲۳/۱۳۳). ابن المعتز، عطوی را از متکلمان پیشگام، و از پیروان مکتب جبریه دانسته است (ابن المعتز، ۱۹۵۶، ۳۹۵).

در همین راستا، بسیاری از مذاهب و فرقه‌های اسلامی بر اساس مبحث جبر و اختیار پی‌ریزی شده‌اند، و نمود عینی یافته اند. مانند «مُرجئه» که از قدیمترین فرقه‌های اسلامی است. این فرقه که معتقد به بخشایش تمامی گناهان در روز قیامت است، و فرد در دنیا هر گناهی را که مرتکب می‌شوند مورد بخشش خداوند قرار می‌گیرد، به چند دسته تقسیم می‌شوند: یک دسته معتقد به جبر است، و دسته‌ای دیگر طرفدار «قدریه» است، و دسته سوم از این دو خارج است (البغدادی، ۱۹۷۷، ۱۹/۱).

معروفترین متکلم و شاعر این فرقه، بنابه گفتهٔ مؤرخان، شخصی به نام «ثابت قُطَنَة» است،

که در مورد مذهب و اعتقادات دینی خویش این چنین سروده است:

يا هندا فاستمعي لى إن سيرتنا
أن نعبد الله لم نشارك به أحدا
نرجى الأمور إذا كانت مُشَبَّهَةً
ونصدق القول فيمن جازأ أو عندا
المسلمون على الإسلام كلهم
والمشركون أشتوا دينهم قِدادا
ولا أرى أن ذنباً بالغ أحدا
م الناس شركاً إذا ما وحّدوا الصمدا
لا نسفك الدّم إلا أن يراد بنا
سفك الدماء طريقاً واحداً جدداً
(أبو الفرج الاصفهانی، ۱۹۵۵، ۲۶۲/۱۴)

«در مکتب‌مان، تنها خدا را می‌پرستیم، و اموری را که ناپیدا و مشتبه‌اند به خداوند بازمی‌گردانیم تا او در مورد آن داوری کند. همهٔ مسلمانان بر دین اسلام سرشته شدند، و نمی‌توان هیچ کس را به خاطر گناه کافر و مشرک دانست. خون کسی را نمی‌ریزیم مگر این که تقدیر آن است که خونی ریخته شود».

بنا به آراء صاحبان فرقهٔ «مرجئه» عفو الهی شامل کسانی که گناه کبیره مرتکب شده‌اند و توبه نکرده‌اند نیز می‌شود، و این امر تا حد زیادی باعث سستی اعتقادات دینی در جامعه اسلامی شد، و ابزاری برای گسترش فساد و بی بند و باری در آن عصر گردید. بسیاری از شاعران سست مذهب با استناد به دیدگاه‌های مکتب مرجئه در گناه غوطه‌ور شدند به امید این که مورد بخشایش خداوند قرار بگیرند، مانند ابو دلّامة زَند بن الجَوْن اَسَدی (متوفی ۱۶۱ ق) که این چنین سروده است:

لَقَدْ كَانَ فِي قَوْمِي مَسَاجِدُ جَمَّةٌ وَلَمْ يَنْشَرْحْ يَوْمًا لَغَشِيَانَهَا صَدْرِي
 وَوَاللَّهِ مَالِي نَيْتَةٌ فِي صَلَاتِهِ وَلَا الْبِرُّ وَالْإِحْسَانُ وَالْخَيْرُ مِنْ أَمْرِي
 وَمَا ضَرَّهُ وَاللَّهُ يَغْفِرُ ذُنُوبَهُ لَوْ أَنَّ ذُنُوبَ الْعَالَمِينَ عَلَى ظَهْرِي
 (همان، ۲۹۶/۱۰)

«در دیار من مساجد فراوانی یافت می‌شوند که هیچ وقت میل به رفتن به آنجا نداشتم. نه قصد نماز دارم و نه اهل نیکی و احسانم. اگر تمامی گناهان عالم را به دوش بکشم، مرا باکی نیست، که خداوند بخشندهٔ تمامی گناهان است».

اسماعیل بن محمد معروف به سید حمیری (متوفی ۱۷۳ ق) مانند بسیاری از شاعران شیعی دیگر، اعتقادات مرجئه را زیر سؤال برده، و آن را گمراه کننده دانسته:

خَلِيلِي لَا تُرْجِيَا وَعَلِمْنَا بِأَنَّ الْهُدَى غَيْرُ مَا تَزْعُمَانِ
 وَأَنَّ عَمَى الشُّكِّ بَعْدَ الْيَقِينِ وَضَعْفَ الْبَصِيرَةِ بَعْدَ الْعِيَانِ
 ضَلَالٌ فَلَا تُلْجِجَا فِيهِمَا فَبَيْتَسْتَ لَعْمُرُ كَمَا الْخِصْلَتَانِ
 (همان، ۲۷۹/۷)

«ای دوستان من، پیرو مرجئه نباشید، چه راه هدایت غیر از ادعای شماست، شک پس از یقین و بینایی پس از ضعف بینش دو خصلت گمراه کننده و ناشایست است».

اعتقادات مرجئه تماماً با دیدگاه گروهی از اهل سنت تعارض داشته است؛ زیرا به مجازات گناهکار توبه نکرده، معتقدند. طبری در بیان موضع سنی‌ها در مقابل مذهب «مرجئه» قصیده‌ای بسیار مهم را از نصر بن سیار (متوفی ۱۳۱ ق) نقل می‌کند که در آن مذهب إرجاء را زیر سؤال می‌برد، و می‌گوید:

دَعُ عَنْكَ دُنْيَا وَ أَهْلًا أَنْتَ تَارِكِهِمْ	مَا خَيْرُ دُنْيَا وَ أَهْلٍ لَا يَدُومُونَ
إِلَّا لِبِضْعَةِ أَيَّامٍ إِلَى أَجَلٍ	فَاطْلُبْ مِنْ اللَّهِ أَهْلًا لَا يَمُوتُونَ
فَامْنَحْ جِهَادَكَ مَنْ لَمْ يَرْجُ آخِرَةً	وَ كُنْ عَدُوًّا لِقَوْمٍ لَا يُصَلُّونَ
وَ اقْتُلْ مَوَالِيَهُمْ مَنْ أَوْ نَاصِرَهُمْ	حِينَئِذٍ تَكْفُرُهُمْ وَ الْعِنَهُمْ حِينًا
وَ الْعَائِيْنَ عَلَيْنَا دِينَنَا وَ هُمْ	شَرُّ الْعِبَادِ إِذْ خَابَرْتَهُمْ دِينَنَا
فَاقْتُلِهِمْ غَضِبًا لِلَّهِ مُتَّصِرًا	مِنْهُمْ بِهِ وَ دَعِ الْمُرْتَابَ مَفْتُونًا
إِرْجَاؤَكُمْ لَزُكُمُ وَ الشَّرْكَ فِي قُرْنٍ	فَأَنْتُمْ أَهْلُ إِشْرَاقٍ وَ مُرْجُونَا
لَا يَبْعُدُ اللَّهُ فِي الْأَحْدَاثِ غَيْرَكُمْ	إِذْ كَانَ دِينَكُمْ بِالشَّرْكِ مَقْرُونًا

(الطبری، ۱۴۰۷، ۱۵۸/۴)

«از دنیایی که نمی‌ماند و مردمانی که فانی می‌شوند، بگذر، و از خداوند متعال مردمانی فنا ناپذیر بخواه. با آخرت ستیزان بجنگ، و با کسانی که نماز بپا نمی‌دارند دشمن باش. موالی و پیروان آنان را بکش، گاه آنان را تکفیر و گاه نفرین کن. و بستیز با کسانی که دینمان را نکوهش می‌کنند در حالیکه آنان از نظر دین بدترین مردمان هستند، و نیز کسانی که می‌گویند هدف ما همان راه خداست، دور باد آن چه را می‌گویند. به خاطر خدا آنان را بکش، و کسانی را که در این امر شک کنند در شکشان برهان. إرجاء و شرک همسانند، پس آنان مشرکانی امیدوار هستند. خداوند شما را از خود دور می‌سازد چنانچه دین شما با شرک قرین باشد».

در این خصوص، فرقه معتزله نیز نظر مشابهی دارد، البته این فرقه تفاوت‌های اساسی با مذهب دیگر فرقه‌های مذهبی و کلامی دارد. من جمله آنها معتقد به خلق قرآن هستند، و این که خداوند متعال، خالق افعال بندگان نیست، و این که عقل انسان جایگاه ویژه‌ای دارد، و از سلطه جبر بیرون است.

آن چه مسلم است، جنبش اعتزال در آغاز قرن دوم هجری به اوج فعالیت خود رسیده

بود، و پیروان این فرقه در سراسر بلاد اسلامی به امر مجادله و دفاع از مذهب اعتزال می‌پرداختند، که بخش عمده این اعتقادات را به صورت شعر منتقل می‌کردند. از جمله شاعران معروف این مذهب «صفوان انصاری» است که همواره مدافع سران این مذهب و اصول فلسفی این مکتب بوده است.

بیشتر شعر صفوان در دفاع از اعتزال است. وی علاوه بر دفاع از نظرات و اعتقادات معتزله در برابر سرمداران افکار مخالف و نامتعارف صف آرای می‌نمود، و با منطق مجادله و استدلال، نظرات آنان را به نقد و چالش می‌کشید. برای نمونه در مقابل شاعری چون بشّار بن بُرد که معتقد به برتری ابلیس نسبت به حضرت آدم (ع) بود - به اعتبار برتری جنس آتش بر جنس خاک - ایستادگی می‌کند، و با قاطعیت و صف ناپذیر به نقض گفته‌های بشّار می‌پردازد، و در یک مجادله منطقی و حساب شده یکایک ادعاهای ابن بُرد را رد و محکوم می‌کند. وی در پاسخ به بشّار می‌سراید:

زَعَمْتَ بَأَنَّ النَّارَ أَكْرَمُ عُنْصُرًا	وَفِي الْأَرْضِ تَحِيًّا بِالْحِجَارَةِ وَالزَّنْدِ
وَيَخْلُقُ فِي أَرْحَامِهَا وَأَرْوَمِهَا	أَعَاجِبَ لَا تُحْصَى بِخَطِّ وَلَا عَقْدِ
وَفِي الْقَعْرِ مِنْ لَجِّ الْبِحَارِ مَنَافِعَ	مِنَ اللَّوْلُؤِ الْمَكْنُونِ وَالْعَنْبِرِ الْوَرْدِ
كَذَلِكَ سَرَّ الْأَرْضِ فِي الْبَحْرِ كُلِّهِ	وَفِي الْغَيْظَةِ الْغَنَاءِ وَالْجَبَلِ الصَّدْدِ
وَلَا بَدَّ مِنْ أَرْضٍ لِكُلِّ مَطْهَرٍ	وَكُلِّ سَبُوحٍ فِي الْغَمَائِرِ مِنْ جَدِّ...
مَفَاخِرٍ لِلطَّيْنِ الَّذِي كَانَ أَصْلَنَا	وَنَحْنُ بِنُوءِهِ غَيْرَ شَكٍّ وَلَا جَحْدِ
فَذَلِكَ تَدْبِيرٌ وَنُفْعٌ وَحِكْمَةٌ	وَأَوْضَحُ بُرْهَانٍ عَلَى الْوَاحِدِ الْفَرْدِ
فِيَا ابْنَ حَلِيفِ الطَّيْنِ وَاللَّوْمِ وَالْعَمَى	وَأَبْعَدَ خَلْقِ اللَّهِ مِنْ طُرُقِ الرُّشْدِ
كَأَنَّكَ غَضْبَانٌ عَلَى الْبَدِينِ كُلِّهِ	وَطَالِبُ دُخْلٍ لَا يَبِيْتُ عَلَى حَقْدِ

(الجاحظ: البيان والتبيين، ۲۹/۱، ۳۰)

«ادعا کرده‌ای که آتش بهترین عنصر است، و حال این که درخاک قوام می‌گیرد. خداوند در دل خاک شگفتی‌هایی بی‌شمار آفریده، و در بستر دریاها نغایسی از مرواریدها و عنبرها قرار داده است. و این راز زمین است که در دریاها و بیشه‌های پر درخت و کوه‌های استوار نهان شده. برای هر پاکی و طهارت، خاک لازم است، و برای هر شناگری

بشّار بن بُردی صوفی کوفی

ساحل. و این از افتخارات خاک است که ما از آنیم و فرزند خاکیم. و این روشن ترین دلیل بر وحدانیت خداوند متعال است. پس ای زاده زشتی و کوری - خطاب به بشّار بن بُرد - وای دورترین مردم از راه راست، گویا تو از تمامی دین خشمگینی، و همواره نسبت به آن دشمنی می‌ورزی».

این رویکرد معتزله به مقوله شعر، تنها منحصر به شاعران این مذهب نبود، بلکه متکلمان این مکتب نیز در تبلیغ اعتقاداتشان از این ابزار استفاده می‌کردند. برای نمونه بشر بن الْمُعْتَمِر (متوفی ۲۱۰ ق) که از سران صاحب نام اعتزال به شمار می‌رود، اشعار فراوانی در تبیین افکار این مکتب سروده است. به عنوان مثال، قصیده زیر را ذکر می‌کنیم که در آن زبده افکار اعتزال بیان شده، که من جمله جایگاه عقل انسان و آزادی آن از بند جبر است:

لَوْ فَكَّرَ الْعَاقِلُ فِي نَفْسِهِ مُدَّةَ هَذَا الْخُلُقِ فِي الْعُمُرِ
 لَمْ يَرِ إِلَّا عَجَبًا شَامِلًا أَوْ حُجَّةً تُنْقَشُ فِي الصَّخْرِ
 فَكَمْ تَرَى فِي الْخُلُقِ مِنْ آيَةٍ خَفِيَّةِ الْجِسْمَانِ فِي قَعْرِ
 أْبْرَزَهَا الْفِكْرُ عَلَيَّ فِكْرَةً يَحَارُ فِيهَا وَضَحُ الْفَجْرِ
 وَحَاكِمٍ يَقْضِي عَلَيَّ غَائِبٍ قَضِيَّةَ الشَّاهِدِ لِلْأَمْرِ
 وَإِنَّ شَيْئًا بَعْضُ أَفْعَالِهِ أَنْ يَفْصَلَ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ
 بَدَى قَوِي قَدْ خَصَّهُ رَبُّهُ بِخَالِصِ التَّقْدِيسِ وَالطُّهْرِ

(الجاحظ: الحيوان، ۶/۲۹۱، ۲۹۲)

«اگر انسان عاقل در طول عمرش در خود بیاندیشد جز شگفتی نمی‌یابد. چه بسیار نشانه‌های ناپیدا و عظیم آفرینش که به وسیله عقل آشکار شده‌اند. خوش راهبری است این عقل در عسرت و فراخی، و خوش داوری است این عقل که همچون گواه شاهد حکم می‌کند و خیر و شر را تشخیص می‌دهد. خداوند او را مقدس و پاک نهاده است».

بنا به گفته جاحظ همه معتزله شعر را روایت کردند، و بشر بن الْمُعْتَمِر از همه آنها سرآمدتر بود (الحيوان، ۶/۴۰۵). و باز از دیگر شخصیت‌های برجسته اعتزال ابراهیم نظام (متوفی ۲۳۱ ق) است که در سرایش شعر صاحب سبک بود. خطیب بغدادی به نقل از مرزبانی در باره نظام گفته: ابراهیم نظام با پیروی از متکلمان محقق، سبکی منحصر به فرد در رقیق کردن شعر

و ابداع معانی جدید داشت (الخطیب البغدادی، ۹۷/۶).

نظام بیشتر با استمداد از عقل اعتزالی خود شعر می‌سرود، بدین جهت اشعارش لبریز از افکار اعتزالی و اصطلاحات کلامی است. برای نمونه شعری در مدح شاگردش عمرو بن بحر جاحظ سروده که در آن از اصطلاحات کلامی مانند جوهر، عرض و غیره استفاده نمود:

حُبِّي لِعَمْرٍو جَوْهَرٌ ثَابِتٌ وَحُبِّي لِي عَرْضٌ زَائِلٌ
بِهَ جِهَاتِي السَّتُّ مَشْغُولَةٌ وَهُوَ إِلَي غَيْرِي بِهَا مَائِلٌ

(التعالی، ۱۸۰۹، ۱۰۲)

بی شک، معتزله تأثیر بسزایی در حوزه ادبیات قرن دوم گذاشتند، و شعر را از نظر خیال پردازی، معنی‌یابی، ایده‌سازی، و اندیشه‌زایی، به طور ساختاری و ریشه‌ای متحول کردند. ادبیات را از محدوده تنگ الفاظ به دامنه وسیع معانی رهنمون ساختند، و برای آن موضوعاتی جدید ابداع نمودند. این تنها اثر معتزله در شعر و ادبیات آن دوران نبود، بلکه بسیاری از شاعران و ادبای معاصر این مکتب تحت تأثیر مذهب اعتزال قرار گرفتند، و بسیاری دیگر، اشعارشان را به اصطلاحات مخصوص علم کلام می‌آراستند. مانند عباس بن الأحنف (متوفی ۱۹۲ ق) شاعر غزل سرای برجسته که در شعر زیر به مشکل معروف «قدریه» اشاره می‌کند:

إِذَا أَرَدْتُ سُلوًا كَانِ ناصِرِكُمْ قَلْبِي وَمَا أَنَا مِنْ قَلْبِي بِمَنْتَصِرِ
فَأَكْثَرُوا أَوْ أَقَلُّوا مِنْ إِسَاءَتِكُمْ فَكُلُّ ذَلِكَ مَحْمُولٌ عَلَي الْقَدْرِ

(أبو الفرج الاصفهانی، ۱۹۵۵، ۳۶۹/۸)

«اگر بخواهم شما را فراموش کنم، دل من به یاری شما می‌شتابد، و من از عهده دلم بر نمی‌آیم. جفای شما چه بسیار باشد و چه کم، همه ساخته قضا و قدر است.»

أبو نواس (متوفی ۱۹۸ ق) از شاعران مطرح قرن دوم هجری که اشعارش محبوبیت فراوانی در میان توده‌های مختلف مردم داشت، بسیاری از اصطلاحات علم کلام را زینت بخش اشعارش می‌نمود، مانند:

تَأَمَّلِ النَّاسُ فِيهَا مُحَاسِنًا لَيْسَ تَنْقَدُ
فَبَعْضُهُ فِي انْتِهَاءِ وَبَعْضُهُ يَتَوَلَّى

(أبو نواس، ۱۹۹۷، ۱۶۴)

«مردم در او، زیبایی‌ایی پایان‌ناپذیر می‌یابند، که برخی به پایان رسید، و برخی دیگر در حال زایش است».

و یا گفته‌ی وی:

يَا عَاقِدَ الْقَلْبِ مَنِّي هَلَا تَذَكَّرْتُ حَالًا
تَرَكْتُ جِسْمِي عَلِيًّا مَنِ الْقَلِيلِ أَقْلًا
يَكَادُ لَا يَتَجَرَّأُ أَقْلٌ فِي الْفِظِّ مِنْ لَا

(همان، ۴۴۰)

«ای گره‌زننده دل، فکری به گشایش آن بیاد داری، قلبم را علیل و رنجور وا گذاشتی، دیگر کوچکتر نمی‌شوند، چون از لفظ «لا» هم کمتر شده است».

جاحظ (متوفی ۲۵۵ ق) ناقد سرشناس و نویسنده توانا، این شیوه شاعری را کاملاً مردود می‌دانست، و شاعرانی را که اصطلاحات فلسفی و کلامی به نظم در می‌آوردند، مورد نکوهش قرار می‌داد. اما در مورد اشعار أبو نواس استثنا قائل می‌شد، و آن را از باب تملّح و بذله‌گویی بر می‌شمرد (الجاحظ: ۱۹۶۸، ۱۸۹/۱).

در این خصوص ابن منظور (متوفی ۷۱۱ ق) صاحب کتاب معروف «لسان العرب»، بیشتر معتقد بود که أبو نواس با علم کلام آشنا بوده، و مدتی با متکلمان نشست و برخاست داشت، و برای تأکید این مطلب شعر زیر را نقل می‌کند:

إِنَّ اسْمَ حُسْنٍ لَوْجْهَهَا صَفَةٌ وَلَا أَرَى ذَا فِي غَيْرِهَا اجْتِمَعَا
فَهِيَ إِذَا سُمِّيَتْ فَقَدْ وُصِفَتْ فَيَجْمَعُ الْأَسْمَاءُ مَعْنِيْنَ مَعَا

(ابن منظور، ۱۹۹۵، ۲۱)

«نام «حُسن» صفتی از برای صورت زیبای اوست، و من جمع این دو را در هیچ کس ندیدم. اگر نامیده شود توصیف می‌گردد، پس این اسم همزمان دو معنی در خود جمع می‌کند». آن چه مسلم است، أبو نواس و بسیاری از شاعران هم دوره او، مسائل کلامی را جزء موضوعات شعری خود قرار دادند، و این امر تحولی شگرف در شعر آن دوران پدید آورد، و سرانجام منجر به تنوع موضوعات شعر در ادبیات عصر عباسی اول و سپس در عصرهای پس از آن گردید.

روی آوردن شاعران قرن دوم و سوم هجری به اصطلاحات و مفاهیم کلامی تنها بُعد این

رویکرد نبوده، بلکه استفاده از روش‌های متکلمان مانند استدلال، احتجاج، مجادله و گفتگوی کلامی نیز باید به ابعاد این رویکرد اضافه شود.

یکی از معروفترین شاعران شیعه که روش احتجاج راسلوحه شعر خود قرار داد، کمیت بن زید اسدی است. بنا به گفته دکتر شوقی ضیف، کمیت با بهره‌مندی از علم کلام و حضور در محافل معتزله روش استدلال رافرا گرفته، و در اشعار خود گنجانده است. (ضیف، ۱۹۹۲، ۳۰۶). مشهورترین اشعار احتجاجی کمیت قصاید «هاشمیات» بوده، که سرشار از عواطف راستین و استدلال‌های کلامی است. شاعر، هاشمیات را در بیان مشروعیت ائمه اهل بیت (ع) در جانشینی پیامبر اکرم (ص) سروده است. کمیت با اشعار متعهدانه خود جایگاه ویژه‌ای نزد امامان اهل بیت (ع) یافت، و همواره مورد دعای ایشان قرار می‌گرفت. این گفته امام باقر (ع) است که در باره کمیت فرمود: لا تزال مؤيداً بروح القدس ما دمت تقول فينا (الحر العاملي، ۵۹۸/۱۴). احتجاج شاعرانه کمیت یک سبک ابتکاری و منحصر به فرد به شمار می‌رفت، چون علاوه بر ابتکار این شیوه نوین، نوعی ساختار شکنی در قصیده عربی نیز محسوب می‌شد. کمیت اشعار خود را همانند شاعران پیشین با ذکر اطلال و دمن آغاز نمی‌کند، بلکه با تمایل به اهل بیت (ع) و اظهار محبت به خاندان نبوت شروع می‌کند، مانند:

طَرَبْتُ وَمَشَوْقاً إِلَى الْبَيْضِ أَطْرَبُ وَلَا لَعِباً مَنَىٰ وَ ذُو الشَّيْبِ يَلْعَبُ
وَلَكِنْ إِلَى أَهْلِ الْفَضَائِلِ وَالنُّهَى وَخَيْرِ بَنِي حَوْءٍ وَالْخَيْرِ يُطَلَّبُ
بَنِي هَاشِمٍ رَهْطِ النَّبِيِّ فَإِنِّي بِهِمْ وَلَهُمْ أَرْضِي مِرَاراً وَأَغْضَبُ

(الکمیت، ۲۶)

«به خاطر زنان زیبا روی و یا لهو و لعب خرم نشدم، بلکه برای خاندان نبوت که اهل فضیلت و بهترین کائنات‌اند، شادان شدم».

کمیت پس از اظهار مودت به اهل بیت (ع) به استدلال می‌پردازد، استدلالی محکم و با استناد به آیات قرآنی و براهین عقلی همسان با روش متکلمان در اثبات عقاید خود:

بَخَاتِمِكُمْ غَضَباً تَجَوَّزُ أَمُورَهُمْ فَلَمْ أَرْ غَضَباً مِثْلَهُ يُتَغَضَّبُ
وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ حَامِيمٍ آيَةً تَأُولُهَا مِنَّا تَقِيٌّ وَ مُعْرَبُ
وَفِي غَيْرِهَا آيَا وَأَيّاً تَتَابَعْتَ لَكُمْ نَصَبٌ فِيهَا لِذِي الشَّكِّ مَنْصَبُ

وقالوا ورثناها أباننا وأمننا
ولكن مواريث ابن آمنه الذی
يقولون لم یورث ولولا تراثه
فإن هی لم تصلح لحي سواهم
ومما ورثتهم ذاک أم ولا أب
به دان شرفی لکم ومغرب
لقد شرکت فیہ بکیل وأرحب
فإن ذوی القربی أحق وأقرب
(همان، ۳۰ - ۳۴)

واضح است، کمیت در این آیات با تکیه بر دلایل عقلی و آیات قرآنی مانند آیه ۲۶ سوره
إسراء «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» و آیه ۲۳ سوره شوری «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي
الْقُرْبَىٰ» حقانیت اهل بیت (ع) را در خلافت پیامبر اکرم (ص) به اثبات رسانده، و مشروعیت
حکومت وراثتی امویان را زیر سؤال برده است، زیرا امامان اهل بیت (ع) به خاطر قرب نسبی
به پیامبر (ص) وارثان شرعی حکومتند، نه امویان. در غیر این صورت همه قبائل عرب
می‌توانند وارث این حکومت باشند.

۳- نتیجه

از مطالب گفته شده در این مقاله می‌توان دریافت که رویکرد شاعران به موضوعات
کلامی و نیز رویکرد متکلمان و صاحبان مذاهب دینی نسبت به مقوله شعر یک رویکرد
راهبردی و اساسی بوده، و آنان کاملاً بر این مهم و نیاز مبرم واقف بودند که با استفاده گسترده
از ابزار شعر، ماندگاری و سرعت انتقال آراء و دیدگاه‌های کلامی و فلسفی تحقق می‌یابد. این
نیاز نه تنها برای گسترش اعتقادات مذهبی و کلامی ضروری به نظر می‌رسید، بلکه برای رد
شاعرانی که بر خلاف دیدگاه متکلمان شعر می‌سرودند، لازم بود. نکته مهم دیگر این است که
متکلمان با ورود به حوزه تفکر و عرصه تعقل تأثیر شگرفی بر تنوع موضوعات شعر برجای
گذاشتند، و این تأثیر تا مدتها محسوس بود. شاعران نیز با بهره‌مندی از مفاهیم کلامی و
روشهای خاص متکلمان مانند احتجاج و استدلال شیوه‌ای نو در شعر عربی پدید آوردند.

فهرست منابع

- ١ - ابن المعتز، عبدالله بن محمد، طبقات الشعراء، القاهرة، دار المعارف، ١٩٥٦م.
- ٢ - ابن منظور، محمد بن مكرم، أخبار أبي نواس، بيروت، دار الفكر، چاپ دوم، ١٩٩٥م.
- ٣ - أبو العتاهيه، اسماعيل بن القاسم، ديوان أبي العتاهيه، بيروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ١٩٩٩م.
- ٤ - أبو الفرج الاصفهانی، علی بن الحسين، الأغاني، بيروت، دار الفكر، چاپ سوم، ١٩٩٥م.
- ٥ - أبو نواس، الحسن بن هانی، ديوان أبي نواس، بيروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ١٩٩٧م.
- ٦ - البغدادي، عبدالقاهر بن طاهر، الفرق بين الفرق، بيروت، دار الآفاق الجديدة، چاپ دوم، ١٩٧٧م.
- ٧ - پاینده، أبو القاسم، نهج الفصاحة: مجموعه كلمات قصار حضرت رسول (ص)، تهران، انتشارات جاويدان، چاپ اول، ١٣٧٤ش.
- ٨ - الثعالبي، عبدالملك بن محمد، خاص الخاص، مطبعة السعادة بمصر، ١٨٠٩م.
- ٩ - الجاحظ، عمرو بن بحر، البيان والتبيين، تحقيق: فوزى عطوى، بيروت، دار صعب، چاپ اول، ١٩٦٨م.
- ١٠ - --، --، الحيوان، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، بيروت، دار إحياء التراث العربى، چاپ سوم، ١٩٦٩م.
- ١١ - الجرجاني، عبدالقاهر بن عبد الرحمن، دلائل الإعجاز، تحقيق: الدكتور محمد التونجى، بيروت، دار الكتاب العربى، چاپ اول، ١٩٩٥م.
- ١٢ - الحر العاملى، محمد بن الحسن، وسائل الشيعة، قم، مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث، ١٤١٤ ق.
- ١٣ - الخطيب البغدادي، أحمد بن على، تاريخ بغداد، بيروت، دار الكتب العلمية، بی تا.
- ١٤ - الراغب الاصفهانی، حسين بن محمد، محاضرات الأدباء، القاهرة، المطبعة الشرقية، ١٣٢٦ ق.

- ١٥ - ضيف، شوقى، التطور والتجديد فى الشعر الأموى، القاهرة، لجنة التأليف والترجمة والنشر، ١٩٥٢م.
- ١٦ - الطبرى، محمد بن جرير، تاريخ الطبرى، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٠٧ق.
- ١٧ - الكميت، الكميت بن زيد، الروضة المختارة (شرح القصائد الهاشميات)، بيروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات،



پرو، شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی